

عرفان در سفینه‌ی قهرمانیه

دکتر حسن قهری صارمی¹

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

چکیده :

کتابی که اکنون معرفی می‌شود به یقین برای بسیاری از اهل دانش و قلم ناشناخته است. «سفینه» اثری است منظوم آمیخته با نثر آهنگین از شاعری گمنام به نام قهرمان قهری از شهر ملایر که در نعت و مدح پیامبر (ص) و ائمه‌ی اطهار، بخصوص سالار شهیدان، امام حسین (ع) سروده شده است.

در لابه‌لای اشعار این اثر گران بها علاوه بر نکات اخلاقی، مذهبی، حماسی و قرآنی می‌توان جلوه‌هایی از عرفان عملی را مشاهده نمود. که این خود بیانگر معرفت و سیر و سلوک شاعر است. از این روی این مقاله بر آن است تا ضمن به تصویر کشیدن صحنه‌هایی از نبرد امام شهید و یارانش با دشمنان فریب خورده و جاهل، به نکات و اصطلاحات عرفانی مطرح شده در این اثر نیز اشاره کند. یکی از اهداف شاعر معرفی حسین (ع) به عنوان انسانی کامل و عارفی پاکباز است که سالکان راه حقیقت را به سیر الی الله هدایت می‌نماید.

کلید واژه :

قهرمان قهری، سفینه، قصیده، شاعر.

1 . Saremi@yahoo.com

تاریخ پذیرش : 90/06/15

تاریخ وصول : 90/03/14

مقدمه :

قهرمان خان قهری از شاعران و عارفان پاکبازی است که در زمان فتحعلی شاه قاجار به عنوان سلطان فوج و معلّمی سرباز به تعلیم و تربیت سربازان می‌پرداخته و از موقعیت و شغل خوبی برخوردار بوده است اما از آنجا که کشش و کوشش معشوق جان و دلش را می‌رباید، به تمامی آرزوها و تعلّقات دنیوی پشت پا می‌زند و به روستای ننج ملایر روی می‌آورد و زندگانی و عمرش را نثار معشوق می‌نماید و با سرودن اشعار مدحی در توصیف خاندان رسالت و امامت بخصوص سالار شهیدان امام حسین (ع) درد عشقش را التیام می‌بخشد، آن چنان که خود می‌گوید:

«جذبه‌ی ولای اهل بیتم از جا کند و عنان اختیار از کفم ربود، از بسیاری ذکر مصایب آن بزرگواران، عاقبت الامر چنان شدم که سلسله‌ی نظام سرباز را، هم قطاری اسیران اهل بیت احمد مختار پنداشتم و مدار و مرکز فوج را به قیاس لشکر بی‌مرکز و مدار سردار کربلا می‌گرفتم، از مشق شمشیر ابروی علی اکبر به نظرم می‌آمد و از صف برگشته نیزه پیش، مژگان غبار آلوده‌ی قاسم مشاهده می‌شد.

حرکت آتش خانه را آتش زدن خیمه‌های حرم تصوّر می‌کردم، از مشق به دست فنگ، دست‌های بریده‌ی عباس را می‌دیدم، بازو فنگ می‌گفتم، بازوی رسن بسته‌ی زینب در خاطرمد بود، دوش فنگ می‌گفتم، تازیانه کتف کلثوم عنان حوصله از دستم می‌برد، زنجیر دست و پای زین العابدین داستان پافنگ از خاطرمد محو کرد، تشنه کامی اطفال حسین مشق عبور آب سرباز را از نظرم انداخت : از پرچم معلّق، بیرق سرنگون سلطان کربلا را ملاحظه می‌نمودم و از دوره‌ی حتمی، گرد شهر کوفه گردانیدن اهل بیت را می‌دیدم، القصّه مشق تفنگ به درگاه بی‌نیاز آوردم که از گرداب محنتم رهند و به ساحل نجاتم رساند و توفیق اتمام این کتاب را از رحمت بی‌اندازه‌اش مسألت می‌نمودم، با آن که سامانی نداشتم و وظیفه‌ای که به عنوان موجب می‌گرفتم بریده شد، مع هذا دندان صبر بر جگر نهادم و قدم سعی در تألیف این رساله گشادم که وسیله‌ی راه نجاتم شود و ذخیره‌ی یوم نشورم گردد.» (سفینه، 25)

سفینه‌ی قهرمانیه کتابی است منظوم آمیخته با نثر مسجّع که شیوه‌ی بیانی و سبکی شاعر متناسب با صحنه‌های کربلا و نبرد امام حسین (ع) با اشعاری که در نعت و مدح

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی ادب و عرفان

پیامبر و سایر امامان سروده است تغییر می‌کند. گاه آن چنان کلامش مطمئن و غرّاست که اشعار خاقانی و نظامی را به یاد می‌آورد و گاهی چنان ساده و روان سخن می‌گوید که گویی با شاعر دیگری روبرو شده‌ای. زمانی اشعار حماسی او، شعر فردوسی را به خاطر می‌آورد و زمانی دیگر نثر آهنگینش نثر گلستان سعدی را در اندیشه تداعی می‌کند.

اطّلاعات قرآنی و ادبی و علمی شاعر در حدّی است که صاحب نظران را دچار حیرت می‌نماید. برای نمونه به برخی از این ادعاها می‌پردازیم:

نریزد آسمان جز برخ¹ خونینم به رخ از رخ²

سفر در پیش و مرکب لنگ و منزل دور و راهی شخ³

... شیاطین بر فلک شد نجم ثاقب را به چرخ آورد

قوی شد بیخ کفر ای دادرس برچخ⁴ برآر از چخ⁵

این قصیده سی و دو بیت است که نشان‌گر توانایی شاعر است در آوردن قافیه با حرف روی «خ»

یا این بیت:

نزنم چم⁶ به مدیح تو و از طاعت چم⁷

که بر آتش چم⁸ و پیچیده چم⁹ پرچم و چم¹⁰

(سفینه، 29)

که هر کدام از این «چم»ها معنای متفاوتی دارند.

از آنجایی که سرتاسر سفینه‌ی قهرمانیه عرفان عملی را از زبان پیامبر (ص) و ائمه‌ی اطهار به تصویر می‌کشد، با اشاره به برخی از اصطلاحات عرفانی و نمونه‌هایی از این کتاب، با افکار و اندیشه‌ی شاعر آشنا می‌شویم:

ارادت:

«اراده اخگری از آتش محبت است در قلب سالک که او را مستعد دواعی حق و حقیقت می‌سازد.» (هجوی، 388:1358)

قهرمان قهری می‌داند که تا سالک دلش را از تیرگی‌ها و آلائش‌ها پاک نگرداند، هرگز نمی‌تواند عشق و محبت محبوب را پذیرا باشد، از این روی چنین می‌گوید:

کاروان مهرش جز به دل‌های ویران منزل نگزیند و نایره‌ی شوقش تا متاع هستی نسوزد
از پای ننشیند، کالای جان‌ها غارت زده‌ی لشکر مهابت اوست و کانون دل‌های افروخته،
آتش محبت او. (سفینه، 240)

سر به جیب حسرت و پای ارادت در رکاب
نه مقام ایستادن دید و نه جای شتاب
(همان، 241)

استغناء :

« استغناء بی‌نیازی حقّ است از نمودها و کردار بندگان و اگر در مورد عارفان به کار
برند، مراد بی‌نیازی از غیر حق است و نیاز به او. » (رجائی بخارایی، 1358: 59)
در قصیده‌ای که در مدح سیّد السّاجدین، زین العابدین علیه السّلام با مطلع :
شب آمد هر سری بر آستانی کرده مأوائی
دلا از سگ نه‌ای کم کوچه‌ی یار است غوغایی
آغاز می‌شود، شاعر امام را مخاطب قرار می‌دهد و او را به منزله‌ی شمع می‌داند که از
سوختن پروانه‌ی پروایی ندارد چرا که شمع نماد معشوق است و پروانه نماد عاشق
تو سلطانی و من درویش می‌دانم زاستغنا
نباشد شمع را از سوزش پروانه پروایی

(سفینه، 22)

بادیه :

« گذرگاه و جهان وجود، بادیه‌ی عشق، جهان عشق و عقبات این گذرگاه فانی را نیز
گویند. » (سجّادی، 1372: 87)

شاه نعمت الله ولی بادیه و شهرها را در راه حج حقیقت، به نفس و تمایلات نفسانی
تعبیر کرده و می‌فرماید: « دوستی زن و مال و جاه و اکل و شرب و هر چه داعیه‌ی نفس
است، چون شهرهاست در راه حج حقیقت، چون از این‌ها گذر کرد بادیه‌ی خون خوار است
که به ریاضت بر وی گذر باید کرد. » (نور بخش، 1372: 93)

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی ادب و عرفان

زمانی که امام حسین (ع) می‌خواهد از مکه به سمت عراق حرکت کند به یارانش می‌فرماید: هر که سر همراهی ما دارد و نقد سعادت را به متاع شهادت خریدار، با ما رفاقت کند که فردا روانه ایم.

شاعر با آوردن واژه‌هایی متناسب از قبیل ورطه، ساحل، موج و طوفان خطرات این راه عرفانی را به تصویر می‌کشد:

کس در این ورطه به ساحل نکشد رخت نجات

موج این بحر زطوفان به ثریا زده است

کس در این مرحله آسایشی از عمر ندید

اندر این بادیه صد قافله جان پا زده است

(سفینه، 80)

تجريد و تجرّد:

«تجريد، مجرد شدن است و مجرد کسی باشد که برهنه باشد و در اصطلاح عرفا آن است که ظاهر او برهنه باشد از اغراض دنیوی و چیزی در ملک وی نباشد و باطن او برهنه باشد از اعواض¹¹ یعنی بر ترک دنیا، از خداوند چیزی طلب نکند و از عرض دنیا چیزی نگیرد و بر ترک آن هم عوض نخواهد، نه در دنیا و نه در آخرت...» (مستملی بخارایی، 1363: 17)

خواجه عبدالله انصاری گوید: «پس از تجريد مقام قرب است، قربت به همت نه قربت به مسافت. از بهر آن که مسافت علت است و علت نشان شرک است.»

از آنجایی که قهرمان خان قهری خود مقام تجريد را آزموده است ضمن مدح حضرت موسی بن جعفر علیه السلام چنین می‌گوید:

به تجريد همکار عیسی بن مریم در اعجاز همدست فرزند یقهر¹²

(سفینه، 26)

و آن گاه که امام حسین علیه‌السلام از مکه عازم عراق است یارانش را به این راه دعوت می‌کند و می‌فرماید:

بیعت اهل جهان دولت جاوید این جاست

همت از ظلمتیان سایه‌ی خورشید این جاست

دست و پا چند زنی ای به تعلق شده گم
گر تجرّد طلبی، عالم تجرید این جاست
(همان، 79)

تسلیم :

« تسلیم عبارت است از استقبال قضا و تسلیم به مقدرات الهی. مقام تسلیم فوق مرتبت توکل و رضاست و این مقام حاصل نمی‌شود مگر برای کسی که مراتب و درجات تکامل را مرتباً پیموده به اعلا مرتبه‌ی یقین رسیده باشد. » (جامی، 1384: 121)

در سفینه‌ی قهرمانیه هنگامی که سالار شهیدان، ابا عبدالله الحسین از مکه‌ی معظمه به عزم سرزمین عراق پا در رکاب می‌نهد، داستان یوسف و اسماعیل را به تصویر می‌کشد و پدران آنان را با امام حسین (ع) مقایسه می‌کند و می‌گوید: خداوند برای فدیة ی اسماعیل گوسفندی فرستاد و یوسف سرانجام به یعقوب پیوست اما سالار شهیدان همه‌ی فرزندان را در راه معشوق قربانی نمود.

این حسین از تشنه کامی شد قاتل	گر چه شد آتش گلستان بر خلیل
کشتی آل علی در خون نشست	کشتی نوح از غم طوفان برست
یوسف آل پیمبر شد شهید	عاقبت یوسف به باب خود رسید
دیده اش روشن شد از بوی پسر	پیر کنعانی پس از عمری دگر
در ره تسلیم بگذشت از پسر	سید عمرانی اندر یک نظر
در حضور او دو یوسف کشته شد	اکبر و اصغر به خون آغشته شد

(سفینه، 77)

و در جای دیگر سالک را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید کسی که در راه تسلیم خود را به دریا زده است هرگز از آب تنک و اندک نمی‌هراسد:

لب فرو بند چه اندیشه کند ز آب تنک

آن که اندر ره تسلیم به دریا زده است

(همان، 80)

توبه :

« توبه بازگشت به حق است با دل و نفس و اعضاء. بازگشتن از چیزی ناقص نازل را گویند، و روی آوردن به چیزی کامل عالی. » (نوربخش به نقل از عراقی، 109)

« توبه در بدایت رجوع است از معاصی و اعراض از آن و در نهایت رجوع است از ظهور بقیّت انیّت. »¹³ (شاه نعمت اله ولی، 1357: 170)

قهرمان خان در مدح و ستایش سبط اوّل، امام حسن مجتبی قصیده اش را با تغزلی آغاز می‌کند و با تأکید بر آرایه‌هایی همچون فلک، افق، انجم، چرخ، اختر و شهاب این گونه می‌سراید :

کشیده بر فلک دور افق از ماه نو خنجر

زبس آشوب انجم چرخ را جنگ است با اختر

ز یک سو تیر باران شهاب از لشکر انجم

ز یک سو نیزه داران فلک زین بسته بر اشقر¹⁴

(سفینه، 17)

و ادامه می‌دهد تا می‌رسد به این بیت و امام مجتبی را مخاطب قرار می‌دهد و او را واسطه‌ی شفاعت حضرت آدم و پذیرش توبه‌ی او به درگاه حق می‌داند :

شفیع توبه‌ی آدم تو بودی ای فدایت من

نبودی گر تو یار نوح آبش می‌گذشت از سر

(همان، 18)

توکل :

« توکل در لغت به معنی تکیه کردن و اعتماد کردن بر کسی و اعتراف کردن به عجز خود است. » (صفی پور، 1297: 1336). و در اصطلاح «اعتماد کردن است به آن چه در نزد خدای تعالی است و مأیوس شدن است از آن چه در دست مردمان است.» (جرجانی، 1985: 62)

« توکل بالاترین مقام یقین و شریف‌ترین احوال مقربین است. » (گوهرین، 1380: 306)

آن گاه که امام حسین علیه السلام کوفیان را مخاطب قرار می‌دهد و به مکر و خدعه‌ی آنان اشاره می‌کند، چنین می‌فرماید :

اگر به عادت دیرینه خدعه کار شماست

توکل من بی‌کس به فرد بی‌همتااست

ز راه حيله و مکرم به کوفه آوردید

چنان که با پدر و با برادرم کردید

(سفینه، 92)

مقایسه‌ی این دو بیت با ابیاتی که در صفحه 3 آمده است به خوبی تفاوت سبکی شاعر را نشان می‌دهد.

تجلی :

« تجلی در لغت به معنای نمودار شدن و پدید آمدن است. در اصطلاح صوفیه آنچه از غیب بر چشم دل ظاهر گردد تجلی گویند. تجلیات الهی نامتناهی است و هر تجلی مستلزم علمی و هر علمی منتج ذوقی، » (نوربخش، 40:1372)

بنا به روایتی از امام صادق (ع) هنگامی که زمان تولد امام حسین (ع) فرا می‌رسد، خداوند به مالک عذاب امر می‌کند :

کای مالک از سقر بنشان التهاب را تخفیف ده حرارت نار و عذاب را

هنگام رحمت است بر اهل جهانیان موقوف کن زخلق سوال و جواب را

کامشب زغیب جلوه‌ی وحدت کند ظهور روشن کند چراغ دل بوت‌راب را

(سفینه، 38)

در جای دیگر شاعر با تشبیه عالم غیب به حجاب و استعاره‌ی مهر از امام شهید چنین می‌گوید :

عیان شد از حجاب غیب مهر عالم افروزی

ز رحمت در حریم کعبه نازل گشت قرآنی

(همان، 39)

حیرت :

« در اصطلاح صوفیان امری است ناگهانی که هنگام تأمل و حضور و تفکر در دل وارد شود و صوفی و عارف را از تأمل بازدارد. » (گوهرین، 321:1380)
اکنون ببینیم شاعر چگونه این اصطلاح را بیان می‌دارد :

ستایش بی‌عدد برازنده‌ی پیشگاه خداوندی است که برید قیاس و اوهام بر شُرفه‌ی¹⁵ جلالش در اولین قدم خار حیرت در پا شکسته، (سفینه، 42)
در قصیده‌ای که در منقبت محمد مصطفی (ص) سروده است اشاره‌ای هم به معراج او می‌نماید و با شیوه‌ای از نوع تجاهل العارف این چنین می‌سراید:
ندانم رهبر افلاک امشب کیست کز حیرت

فلک شادی کند از پیش و ابلیس از قفا شیون

(همان، 5)

و در قصیده‌ی دیگری در مدح امام حسین (ع) با تشبیهاتی نغز و استعاراتی مناسب سخن را آغاز می‌کند و آن گاه خود را گریبان گیر حیرت و خاموشی می‌بیند:

غراب صبح دم چون بر فراز آشیان پُر زد

شه سیارگان را چتر زر بر کوه خاور زد

ز بس کز سنگ باران سپاه انجمش دل خست

سحرگه خسرو زرین سپر بر جیش اختر زد

مرا حیرت گریبان گیر و سر در جیب خاموشی

سراغ از هر که جستم آستین بر دیده‌ی تر زد

(همان، 19 و 20)

- چنانم دست و پا گم شد که از حیرت در آن وادی

نه آثاری زماه و خود نه دِیّار از بشر دیدم

(همان، 80)

- دریای عقل سلسله پیوندد حیرتم

یک تشنه لب به رزم سه بیور¹⁶ کند درنگ

(همان، 282)

خلوت:

«در لغت به معنی انزوا و جای خالی و در اصطلاح متصوّفه، خلوت، محاذیه‌ی سرّ است با حقّ تعالی که غیری در آن مجال نبود، و این حقیقت و معنی خلوت است. اما صورت

خلوت انقطاع از غیر است و به وسیلت صورت خلوت، وصول به معنی خلوت توان یافت.»
(گوهرین، 1380: 152)

در سفینه‌ی قهرمانیه، شاعر پس از نعت پیامبر اکرم (ص) او را مخاطب قرار داده، دست طلب به پیشگاه شفاعتش می‌یازد و چاره‌ای می‌جوید:

تو چون در خلوت قرب الهی آبرو داری من از دیوان محشر در هراسم چاره‌ای فرما
(سفینه، 8)

در جای دیگر در تغزل قصیده‌ای که در مدح مولای متقیان است شعر خود را با نغمه‌ی حروف می‌آراید و چنین می‌سراید:

ساقی خلوت نشین به دور حریفان رسم تسلسل نهاده سلسله بر پا
(همان، 12)

در قصیده‌ای دیگر، شاعر به گونه‌ی خطاب نفس، دم را غنیمت می‌شمارد و شکایت‌های دلش را با سید الساجدین (ع) در میان می‌گذارد:

حریفان جمله مست و خلوت از اغیار خالی ماند
غنیمت دان شکایت‌های دل در وقت تنهایی
(همان، 21)

و سرانجام، شاعر از زبان سید الشهدا به برادرش عباس (ع) با تشبیهاتی همچون «چراغ رخ» و «خلوت دل» چنین می‌گوید:

کای روشن از چراغ رخت خلوت دلم راهی به پیش دارم و دور است منزلم
(همان، 47)

رضا:

«رضا عبارت از رفع کراهت و تحمل مرارت احکام قضا و قدر است و مقام رضا بعد از مقام توکل است، در کشف است که رضا در اصطلاح اهل سلوک تلذذ به بلواست و گفته شده است که رضا خروج از رضای نفس و به در آمدن در رضای حق است.» (سجادی، 1372: 231)

آن گاه که شاعر در مدح آل رسول سخن به میان می‌آورد با توجه به حدیث پیامبر (ص): «اصحابی کالتجوم فبأیهم اقتدیتم اهتدیتم» آنان را چنین معرفی می‌نماید:

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی ادب و عرفان

«... وارثان علم حقیقی پیمبرند و اختران برج ولایت و گوهر درج هدایت‌اند، قبله‌ی جان و دل عشاق و مقصود خلقت این نه رواق‌اند، هم ترازوی کلام سبحانی و مسؤول به تأویل سبع المثانی¹⁷ اند، مهر سپهر آفرینش و نور دیده‌ی ارباب بینش‌اند.»

هر یکی بر سپه حسن ازل پادشهی	هر یکی بر فلک علم فروزنده مهی
هر یک از کشور دین خسرو صاحب کلهی	هر یک از مملکت شرع نبی تاجوری
وین یکی در ره تسلیم رضا سر به رهی	آن یکی ناوک پیکان بلا را هدفی

(سفینه، 16)

و در مدح علی بن الحسین فخر الساجدین آمده است :

در اسیری با شهادت در مقامات رضا

هر چه گردون اقتضا دارد شما را فرض عین

(همان، 23)

«فرض عین» همان واجب عینی است در برابر واجب کفایی.

نیز از زبان علی (ع) درباره‌ی امام شهید، حسین بن علی (ع) چنین می‌سراید :

من اندر تیر باران بلا خود را سپر دارم

رضای دوست خواهم نی غم از قتل پسر دارم

(همان، 37)

نمونه‌های فراوانی در شرح مقام رضا در سفینه‌ی قهرمانیه مشاهده می‌کنیم :

- ای که در کعبه‌ی تسلیم و رضا طوف زنی در مقامات رضا غایت تأکید این جاست

(همان، 79)

- در رضای دوست گر سیل فنا از سر گذشت گوهمه روی زمین طوفان بگیرد کوه و دشت

(همان، 82)

- در رضای تو سر اندر خم شمشیر نهم پا در این معرکه مردانه و بی‌پاک زخم

(همان، 172)

- در رضای تو حسین از زن و فرزند گذشت سینه‌ی خود به دم تیغ و سنان آورده

(همان، 235)

- سربازی میدان رضا بر تو مسلّم جان بخشی ایوان قضا بر تو محوّل

(همان، 286)

شوق :

« نزد اهل سلوک هیجان دل است هنگام یاد محبوب، و گروهی از اهل ریاضت گفته‌اند : شوق در دل محبّ مانند فتیله است در چراغ و عشق مانند روغن در آتش. از ابوعلی پرسیدند : فرق بین شوق و اشتیاق چیست ؟ گفت : شوق با دیدار آرام می‌گیرد و اشتیاق با دیدار زوال نپذیرد بلکه به زیادت شود و چندین برابر گردد.» (نور بخش، به نقل از کشاف اصطلاحات الفنون، 278)

قهرمان در تغزل قصیده‌ای در مدح امام جعفر صادق (ع)، دو چیز را از خداوند درخواست می‌کند، یکی دلی که بتواند غم عشق را تحمل کند و دیگری پری تا به سوی راه شوق پرواز نماید.

از دو جهان دو چیز را خواهم و نیست ممکنم

یا غم عشق را دلی، یا ره شوق را پری

(سفینه، 24)

گذشته از این، در جای دیگر سفینه جلوه‌ها و نمودهای شوق را با آرایشی از تشبیه و تناسب می‌بینیم :

از شوق دمد گلبنی از ساعد هر شاخ	تا تربیت غنچه کنی فصل خزان‌ها
ای مهر تو ویران کن بنیاد صبوری	وای شوق تو یغما بر کالای روان‌ها

(همان، 67)

و در شب عاشورا نماز خواندن امام (ع) را از ابتدا با گفتن تکبیرة الاحرام تا پایان چنین بیان می‌دارد :

به کوی دوست چو اینش وداع آخر بود	نمود قبله‌ی دل را به جانب مقصود
در ابتدا چو تکبیر بر زبان آورد	ز شوق دوست در آن ورطه خویش را گم کرد

(همان، 107)

صبر

«صبر در لغت به معنی شکیبایی است و نزد صوفیه، صبر لازمه‌ی فقر و موجب استواری توبه و توکل است. چه، دل برگرفتن از آنچه سالک را از حقّ به خود مشغول می‌دارد و شکیبا بودن در برابر دشواری‌های راه، هر دو مقتضی صبر است بدون التجا به اسباب.

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی ادب و عرفان

ابوطالب مکی، صبر را از مقامات می‌داند و از قول علی ابن ابیطالب (ع) می‌آورد که فرمود: اسلام بر چهار ستون ساخته شده است و آن‌ها عبارتند از یقین، جهاد، عدل و صبر. «(رجائی بخارائی، 1358: 271)

زمانی که سیدالشهدا بر روضه‌ی منوره‌ی جدّش، پیامبر، صلی الله علیه و آله و سلم حاضر می‌شود تا با او وداع کند و عازم کربلا شود، پیامبر او را به صبر و شکیبایی دعوت می‌کند و می‌فرماید:

- صبری پیشه کن در راه جانان که دور عمر زود آید به پایان
(سفینه، 74)
- اشارات دیگر در این معنی را به صفحات دیگری از سفینه ارجاع می‌دهیم:
- ای مهر تو ویران کن بنیاد صبوری وی شوق تو یغما بر کالای روان‌ها
(همان، 67)
- قهری مقام صبر نمانده است گریه کن چندان که گریه بر صف کروبیان فتد
(همان، 240)
- ایوب دشت ماریه کاندز مقام صبر با او تفاوتی نکند شهد با شرننگ
(همان، 282)

فنا

«مراد فنای عبد است در حق و فنای جهت بشریت اوست در جهت ربوبیت.» (رساله‌ی قشّریه، 36). «در مرحله‌ی فنا سالک به جایی می‌رسد که شخصیت و تعینات موجودات در نظر حقّانی او هیچ می‌نماید.» (لاهیجی، 562)

و اما فنا از زبان قهرمان قهری:

- قربانی فنا چه کنی در حضورغیر
قربان شدن به محفل جانان مقدّم است
(سفینه، 42)
- ترک جان گیر که سر منزل مقصود این است
کس به این مرحله از طیّ مراحل نرسد
(همان، 54)

- راهی افتاده به پیشم که به سر حد فناست
لیک دانم که رجوع همه جان‌ها به خداست
(همان، 104)

- به غیر کوی فنا از بر تو راه ندارم
علم فتاد و امیدی دگر به شاه ندارم
(همان، 212)
آن گاه که حضرت علی اکبر(ع) برای رفتن به میدان مبارزه از پدر اجازه می‌خواهد
چنین می‌گوید:
ای پدر! بدون خوردن تیر جفا و جدائی از دنیای دون نمی‌توان به مقصود رسید، شوق
شهادت آن چنان بی‌تابم نموده است که می‌خواهم همچون پرنده ای به‌سوی معشوق پرواز
کنم.

دل به مطلب کی رسد ناخورده پیکان جفا
من صلاح خویشتن را در جدایی دیده‌ام
آن چنان شوق شهادت برده تاب از دست من
طایری مانم که از روزن رهایی دیده‌ام
(همان، 220)

فیض:
«در اصطلاح صوفیان، فیض عبارت است از افاده‌ی تجلّی الهی و این تجلّی به حسب
متجلی متفاوت است.» (گوهرین، 1380: 364)
شاعر با بهره گرفتن از آیات قرآنی، در شریطه‌ی قصیده ای محمد مصطفی (ص) را
می‌ستاید و می‌گوید:

الا تا قلزم رحمت به طغیان است در کونین
الا تا می‌رسد بر ذات ممکن فیض رحمانی
محبّان تو را جنّات تجری تحت الانهار
حسودان تو را ناراً تلّظی¹⁸ باد ارزانی
(سفینه، 5)

و در قصیده ای دیگر که در مدح امام محمد تقی (ع) سروده است، هر دو جهان را وابسته به مهر امام می‌داند و خود را تشنه‌ی فیض او:
دو جهان بسته به مهر تو و من تشنه‌ی فیض
چه کند دامنی آلوده به عمان کرم
(همان، 29)

سرانجام در مناجات و راز و نیازی که با خالق یکتا دارد چند جمله‌ای به گونه‌ی نثر می‌آورد و آن گاه با ابیاتی، رنگ و لعاب تازه‌ای بدان می‌بخشد:
الهی ثنائیم را تو در خوری که محمودی، ستائشیم را تو برازنده ای که معبودی، وصف توانائیت نه در خور هر ناتوانی است و ذکر بی‌مثالیت نه شایسته‌ی هر زبانی...
ای کریمی کز عنایت قسمت موری دهی خار را خاصیت رنگ گل سوری دهی
ژنده پوشی را نهی تاج سلیمانی به سر مفلسی را رتبه‌ی خاقان فغفوری دهی
ابر را گوهرفشان در بحر عمان آوری جیب دامن صدف را فیض گنجوری دهی
(همان، 78)

قرب:

«استغراق وجود سالک و نزدیکی او به خداوند و جمع خود با غیبت از صفات خود و تقرّب الی الله است تا جایی که از خود غایب باشد و به فنا برسد، حتی تقرّب خود را نیز نبیند.» (سجّادی، 1372: 33)
باز هم شاعر معراج پیامبر عظیم الشان را از یاد نمی‌برد و او را با قدم گذاشتن بر بساط قرب چنین توصیف می‌کند:
قدم زد بر بساط قرب و از کون و مکان بگذشت
هزاران پرده از بی‌پردگی بگشودش از مکن
(سفینه، 6)

در جای دیگر چنین می‌سراید:

ز تمکین مهر آفاقی به مردی در جهان تاقی¹⁹
به بزم قرب حق ساقی امان الله فی الدّیا
تو چون در خلوت قرب الهی آبروداری
من از دیوان محشر در هراسم چاره‌ای فرما
(همان، 8)

او با اشاره به داستان یوسف و زلیخا و نمودی از چند تشبیه، مقام «قرب» را گوشزد می‌کند.

برآر این یوسف از چاه و به مصر قرب شاهی ده

ز عصمت سنگ غم بر شیشه‌ی صبر زلیخا زن

(همان، 11)

زمان قرب نزدیک است بشتاب

که دارم ز انتظار دیده پر آب

(همان، 46)

قهر:

«در اصطلاح مرادشان از قهر تأیید حق باشد به فنا کردن مرادها و بازداشتن نفس از آرزوها بی‌آن که ایشان را اندر آن مراد باشد و گروهی گفته‌اند کرامت آن است که حق تعالی بنده را به مراد خود از مراد وی بازدارد و بی‌مرادی متهوّر گرداند چنان که اگر به دریا شود در حال تشنگی، دریا خشک گردد.» (هجوی، 1358: 492)

قهرمان در سفینه هنگام ورود سید الشهداء به منزل «زباله»²⁰ با نثری آهنگین چنین می‌آغازد:

چون معمار قدرت، کشور عدم را به اشارتی کن فیکون، هستی بخشیده است، قضا پرده‌ی خفا از چهره‌ی ممکنات کشیده، هر سری را زبنده‌ی افسری و هر تنی را شایسته‌ی خلعتی دید. زهر بلا را با شهد محبت آمیخت و باده‌ی پرشور معرفت را در پیمانه‌ی محبت و مودت ریخت. سالکان مسلک شوق را به ضربت قهر نواخت و طالبان مقصد صدق را در بوته‌ی فراق گداخت. (سفینه، 84)

و اما زبان حال زن حارث به شوی خود هنگام کشتن طفلان مسلم:

یارب نخوری ز عمر خود بر صد چاک شوی ز خنجر قهر

(همان، 74)

شاعر قهر و خشم امام را هنگام نبرد با کوفیان به آتشی تشبیه می‌کند که لحظه‌ای تجلی نموده است همانگونه که در کوه طور برای موسی (ع) تجلی نمود.

اگر چه آتش قهرش دمی تجلی کرد به طور معجزه با کوفیان نبرد آورد
(همان، 267)

لطف :

« پرورش دادن عاشق را گویند به طریق مواسات و موافقت. » (نوربخش، 1372: 284)
« مراد از لطف تأیید حقّ باشد به بقاء سرّ و دوام مشاهدت و قرار حال اندر درجت
استقامت. » (گوهرین، 1380: 108)

قهرمان خان در ابتدای سفینه، قصیده‌ای در توحید و ثنای خداوند دارد که با مطلع :
مالک الملکی که این گردنده محور ساخته
عقل را در نطع²¹ حیرت مات و ششدر²² ساخته
- آغاز می‌شود و پس از توصیف جهان آفرینش و آسمان و زمین و عناصر اربعه، آن را با
مقطعی درباره‌ی لطف خداوندی به پایان می‌رساند :
- لطف بین هر دم دو صد منکر به اقرار آورد
قهری از بی‌حاصلی با نفس کافر ساخته

(سفینه، 2)

- لطف تو اگر چه فیض عام است بر جمله‌ی انس و جان تمام است
(همان، 86)

طلب :

« طلب به معنی خواستن و جستن است و در اصطلاح صوفیه درد و کششی است که
سالک مبتدی را به جستجوی حقیقت وادار می‌کند و آن از مراحل ابتدایی سیر و سلوک
است. » (نوربخش، 1372: 173)
شاعر با تعهدی که به ولایت دارد مخاطب را که از مقصد و مقصود وامانده است به وادی
طلب فرا می‌خواند:

به درگاهش چو از ره ماندگان پای طلب بگشا

به دامانش چو مولازادگان دست تولا زن

(سفینه، 11)

- ای گدا چند زهر کوچه درآیی به شتاب

بگشا دست طلب، خانه‌ی امید این جاست

(همان، 79)

« زهیر بن قین یکی از یارانی است که در راه مکه به کربلا با امام حسین (ع) آشنا می‌شود. شاعر از زبان امام وی را مخاطب قرار می‌دهد و از او می‌خواهد خود را برای مبارزه آماده کند. »

گفت ای زهیر پای طلب در رکاب کن بنیاد صبر و خانه‌ی هستی خراب کن

(همان، 83)

طالب :

«در لغت به معنی جوینده و خواستگار و جویان و خواهان آمده است و در اصطلاح، طالب کسی را گویند که صاحب قوای مزگی و لطیفه‌ی خفی قالبی باشد.» (تهانوی، 1862: 845)

سفینه‌ی قهرمانیه، طالبان را این گونه معرفی می‌کند :

طالبان معرفتش را عذر ما عرفناک حق معرفتک بر زبان است و صیرفیان²³ نقود بندگی‌اش ذکر ما عبدناک حق عبادتک بر دهان. (سفینه، 3)

عشق :

« عشق افراط در محبت است و آتشی است که در دل عاشق حق می‌افتد و جز حق را می‌سوزاند. این عشق امری الهی است و آمدنی است نه آموختنی. » (نوربخش، 1372: 195)

و اما عشق از زبان سفینه :

با سودای محبتش هر سری را شوری است و با غوغای عشقش هر دلی را منظوری، احرام بندان بیت الحرام را جز او مقصودی نیست و زایران بتکده را غیر او مطلوبی نه. (سفینه، 2)

قهرمان، با التزام واژه‌ی « عشق » در ابیات زیر، عشق را از هر چیز برتر می‌شمارد و آن را کارزاده‌ی پیامبر یعنی حسین (ع) می‌داند :

ای خوشا آغاز بی انجام عشق	ای خوشا عشق و خوشا ایام عشق
عشق کو تا سوی بازارم کشد	شوق کو تا بر سر دارم کشد
عشق را شرح و بیانی دیگر است	عالم عشق از جهانی دیگر است

هر که تاب عشق بر جان‌ش زند رفته رفته عشق ویرانش کند
هر چه گویم عشق از آن بالاتر است عشق کار زاده‌ی پیغمبر است
(همان، 84)

عشق را تحفه‌ی بازار محبت کردی
نقش این واقعه بر لیلی و مجنون زده‌ای
(همان، 287)

عقل و عشق :

«عشق عرفانی و الهی، همواره با عقل روبروست، با او گفتگو و مناظره و برابری می‌کند و در این مناظره و مبارزه همیشه عشق پیروز است.» (سجادی، 1372: 300)
حال بشنوید ستیز عقل و عشق را از زبان شاعر گمنام :

- فتوای عقل گر به تو دارد سر جدال فرمان عشق داری و او را جواب کن
(سفینه، 83)
- عشق چون بر عقل کار آمد شبیخون آورد کوه کن را بیدل از مجلس به هامون آورد
(همان، 132)
- عقل گفتش که سوی دجله مرو عشق می‌گفت که غم نیست برو
(همان، 311)

محبت :

محبت در اصطلاح صوفیان و متکلمان معانی گوناگونی دارد که در این مقال نمی‌گنجد و تنها به نظر شهاب‌الدین سهروردی بسنده می‌کنیم : « محبت بر دو نوع است، محبت عام که امری است کسبی و از جمله مقامات است و محبت خاص که عبارت از حب ذات از مطالعه روح و امری است موهبتی و در سلوک از جمله‌ی احوال به شمار می‌رود.» (گوهرین، 1380: 19)

«دوستی را گویند با حق تعالی که مسبوق به دوستی او بود زیرا فرمود یحبهم و یحبونه.» (نوربخش، 1372: 185)
قهرمان خان قهری در سفینه النجات با تکیه بر نغمه‌ی حروف و سجع‌های پی در پی، اصطلاح « محبت » را به تصویر می‌کشد و می‌گوید :

در طریق محبتش ماه جهان گرد رهروی است خانه به دوش و در نگارخانه‌ی قدرتش
مهر جهان تاب از پرند شفق، شاهی است قصب پوش (سفینه، 1)

- دلا خود را به شمشیر محبت بی‌محابا زن

به کوی عشق مأوا کن به بام چرخ غوغا زن

(همان، 11)

- محبت در مقام امتحانم سوخت از ماتم

به درد گریه سودی نیست ترکیب معاجین²⁴ را

(همان، 16)

نیز در وصف حضرت علی اکبر (ع) می‌گوید:

- قربانی منای محبت شهید کین

آشوب شام و کوفه سرافراز تیغ زن

(همان، 225)

الهی؛ باده‌ی محبت را چه نشئه ای است که یک قطره اش مستی کونین را اکتفا است
و مریض عشقت را چه دردی است که شفایش در زهر جان گزای بلا است. (همان، 286)

منزل:

«صوفیان کلمه‌ی منزل را به جای مقام به کار برده‌اند. پیر هرات کتاب خود را درباره‌ی
مقامات طریقت، منازل السائرین نامیده است. ابوسعید خراسانی گفت: منازل القاصدین هفت
است: توبه، ذکر، انس، محبت، طلب، معرفت و وجود.» (نوربخش، 1372: 279)

شاعر عاشق و عارف دلدادۀ بعد از ورود حضرت سیدالشهدا به منزل زباله، لشکریان راه
حق را چنین توصیف می‌نماید:

لشکر شکستگان بادیه‌ی ناکامی و جاده پیمایان مراحل نیک نامی، خریداران متاع
شهادت و چوگان بازان میدان سعادت، گرم روان منازل تحقیق و سرمستان بادیه‌ی ریح²⁵
را از خط مستقیم جاده به نقطه‌ی مرکز منزل رسانیده. (سفینه، 85)

وصال:

«در نزد صوفیه، وصال مقام وحدت را گویند مع الله تعالی سراً و جهرأ.» (گوهرین، 1380: 191).

(191).

« وصل و وصال، یعنی اتصال یافتن و در اصطلاح چون سر به حق متصل گشت تا جز حق نبیند و نفس را از خود به طوری غایب گرداند که نیز از کس خبر ندارد، » (سجادی، 1362: 487)

هنگامی که حضرت علی اکبر (ع) از امام حسین (ع) اذن جهاد می‌گیرد، شاعر گمنام ملایری عاشقان و یاران امام را این چنین معرفی می‌نماید:

... سمندر طینتان آتش مهرش نه برق شمشیر دانند و نه بارش تیر و محرمان کعبه‌ی وصالش در قربانی منای محبت نه صغیر به جا مانند و نه کبیر، زیرا که معراج قرب رسول، عرش معلّا است و معراج قرب وصول حسین، خاک نینوا. (سفینه، 217)

نتیجه:

کتاب سفینه‌ی قهرمانیه اثری است منظوم که با نثر آهنگین آمیخته است. قهرمان خان علاوه بر جنبه‌های ادبی، به نکات اخلاقی، دینی، حماسی و عرفانی نیز توجه داشته و همانگونه که در مقدمه‌ی کتاب یادآور شدیم، او با تزکیه‌ی نفس و غلبه بر هواهای نفسانی، از مقامات دنیوی گذشته و به سیر و سلوک و طیّ مراحل و مقامات عرفانی پرداخته است.

شاعر به گونه‌ای می‌خواهد سالار شهیدان را نمونه‌ی یک انسان کامل معرفی کند، انسانی که وادی نخستین را که همان طلب است از مگه آغاز می‌کند و با گذشتن از جان و مال و فرزند و خانمان در راه معشوق و مطلوب، آن را در کربلا به پایان می‌برد و به فنای فی الله می‌رسد. وی در اثنای به تصویر کشیدن صحنه‌های نبرد و مبارزه از اصطلاحات عرفانی کمک می‌گیرد و به سخنان خود جلوه‌ای دیگر می‌بخشد. از میان این اصطلاحات عشق و رضا بیشتر مورد توجه اوست زیرا معتقد است که:

عشق چون بر عقل کارآمد شیخون آورد

کوه کن را بیدل از مجلس به هامون آورد (سفینه، 98)

ای که در کعبه‌ی تسلیم و رضا طوف زنی

در مقامات رضا غایت تأکید این جاست (همان، 79)

پی‌نوشت‌ها :

- 1 - لخت 2- غم و غصه 3 - کوه 4 - شمشیر 5 - غلاف شمشیر 6 - لاف زدن 7- خمیده
- 8- پیچیده، هر چیز خم‌دار 9- پیچ و خم، دایره 10- طبق پهنی که آن را از نی بوریا بافند و غله را بدان افشانند 11- جمع عوض 12- ظاهراً نام شخصی است که در فرهنگ‌های معتبر دیده نشد. 13- وجود، هستی 14- اسب سرخ یال 15- کنگره 16- ده هزار
- 17- یکی از نام‌های سوره‌ی حمد 18- اشاره به آیه‌ی 15 از سوره‌ی اللیل : فانذرتکم ناراً تلظی (پس بیم کردم شما را از آتشی که زبانه می‌کشد) 19- فرد، یگانه 20- منزلی است معروف در راه مکه از کوفه 21 - بساط و فرش چرمی 22 - در تخت نرد حالتی که در آن مهره‌های یکی از بازی کنان در شش خانه پشت سر هم قرار می‌گیرند و حریف دیگر نمی‌تواند مهره اش را حرکت دهد. مجازاً جای بسته بدون راه خروج یا نجات. 23 - جمع صیرفی یه معنی صراف 24 - جمع معجون 25 - شراب ناب

کتاب نامه :

- تهانوی، محمد علی بن علی، 1862. کشف اصطلاحات الفنون. به کوشش: ابراهیم کمال جعفر، کلکته.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن، 1384. نفحات الانس. تصحیح محمود عابدی، تهران: نشر سخن.
- جرجانی، علی بن محمد، 1985. تعریفات. تصحیح ابراهیم الایاری بیروت.
- رجائی بخارایی، احمد علی، 1358. فرهنگ اشعار حافظ، تهران: انتشارات علمی.
- سجادی، سید جعفر، 1362. فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: کتابخانه‌ی طهوری.
- ، ضیاء الدین، 1372. مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران: انتشارات سمت.
- صفی پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم، 1297 هـ. ق. منتهی الارب، تهران: انتشارات سنایی.
- عراقی، فخرالدین ابراهیم، 1372. لمعات، تصحیح سعید نفیسی، تهران: انتشارات سنایی.
- قشیری، ابوالقاسم، 1367. رساله‌ی قشیریّه، تصحیح بدیع الزمان فوزانفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- قهری، قهرمان، 1370. سفینه‌ی قهرمانیّه، ملایر: بنگاه مطبوعاتی سپهر، محرم.
- ، 1401 قمری، قم: چاپخانه‌ی علمیه .
- گوهرین، سید صادق، 1380. شرح اصطلاحات تصوف، تهران: انتشارات زوّار.
- لاهیجی، شمس الدّین محمد، 1388. شرح گلشن راز، به تصحیح محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: انتشارات زوّار.
- مستملی بخاری، ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد، 1363. شرح التعرّف لمذهب التّصوف، به تصحیح محمد روشن، تهران: انتشارات اساطیر.
- معین، محمد، 1357. برهان قاطع، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نوربخش، جواد، 1372. فرهنگ نوربخش، تهران: مؤلف، تهران.
- ولی، نورالدین شاه نعمت الله، 1357. رسائل به تصحیح جواد نور بخش، تهران: انتشارات مؤلف .
- هجویری، ابوالحسن، علی بن عثمان، 1358. کشف المحجوب، به تصحیح ژوکوفسکی، تهران: کتابخانه‌ی طهوری.